

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دهم، شماره‌ی نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

(صص: ۱۴۴-۱۲۵)

تجربه‌ی عاطفی ویلیام وردزورث و منوچهری دامغانی در توصیف طبیعت

روح... روزبه کوهشاهی*

مربی زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه ولی عصر رفسنجان

چکیده

در ادبیات انگلیسی و فارسی وصف طبیعت از جایگاه والایی برخوردار است. در این مقاله، تلاش بر این است تا نشان داده شود که نگاه وردزورث به طبیعت، انفسی است در حالی که نگاه منوچهری به طبیعت، آفاقی است. ویلیام وردزورث طبیعت را مأمنی قرار می‌دهد برای مفاهیم اخلاقی، عرفانی، شخصی و معنوی. وی عناصر ساده زیست طبیعت از جمله کشاورزان ساده‌زیست، مردم عامه و روستایی را به صحنه‌ی ادبیات می‌آورد که تا زمان او از قلمرو ادبیات حذف شده بودند. حال آنکه منوچهری شاعر دم است و به دنبال تجربه‌ی حسی است. وی همانند عکاسی است که به ضبط وقایع می‌پردازد و در عکسبرداری از طبیعت، هیچ تصرفی نمی‌نماید. منوچهری در پس عناصر و تصاویر طبیعت، چیزی را جز تجربه حسی شاعرانه جستجو نمی‌کند. برای وی قطرات باران، گل‌های بهاری، شبنم، باد نوروزی،

زیبایند مادامی که شاعر سرخوش و سرمست است. این تحقیق با تکیه و استناد به روش توصیفی-تحلیلی مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی انجام می‌شود، که قایل به بررسی‌های موازنه‌ای و مقایسه‌ای است و تمرکز در این مقاله بر مقایسه نگاه این دو شاعر به عناصر طبیعت است تا از این منظر به عمق نگاه آنان پی برده و تفاوت و تشابهات آنان را بدست دهیم.

واژگان کلیدی: طبیعت، ویلیام وردزورث، منوچهری دامغانی، نگاه انفسی، نگاه آفاقی.

مقدمه

گستره‌ی پژوهش پیش‌روی، بررسی تجربه‌ی عاطفی ویلیام وردزورث و منوچهری دامغانی در توصیف طبیعت در ادبیات انگلیسی و فارسی می‌باشد. اشعار توصیفی طبیعت وردزورث، دربردارنده‌ی منظومه‌ی فکری اوست و مجموعه‌ی اندیشه‌های فلسفی وی را در بر گرفته است، تا بدان جا که می‌توان وی را زبینه‌ی عنوان "شاعر طبیعت" در نظر گرفت. شاید این توصیف درباره‌ی ساختمان فکری وردزورث پذیرفتنی‌تر باشد که وی را به تمام معنای کلمه، صاحب مکتب فلسفی دانست چرا که او در انگلیس، بینانگذار مکتب فلسفی رومانتیسم است. او که بر سیطره‌ی نیوکلاسیک خط بطلان می‌کشد، معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی تازه‌ای ارائه می‌دهد که با معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی نیوکلاسیک به طور فاحشی تفاوت دارد. تفاوت معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی وردزورث، با معرفت‌شناسی و زیبایی‌شناسی شاعران دوره‌ی قبل، در این است که وی عناصری که تا کنون در قلمرو ادبیات وجود نداشته‌اند را به صحنه می‌آورد و به آنان عزت می‌بخشد. برای این منظور، وی به سراغ طبیعت و عناصر واقعی آن یعنی کشاورزان ساده‌دل، روستاییان، مادران مهربان، دخترکان معصوم می‌رود و زبان آنان را مناسب شعر می‌داند. نگاه وردزورث، نگاهی عارفانه است و این نگاه در شعرش تبلور یافته است. وی بر این اعتقاد است که انسان هر چه بیشتر با طبیعت درهم‌آمیزد به خدا نزدیکتر است و در این بین دوست دارد کسانی که بیشتر با طبیعت انس دارند در شعرش توصیف شوند نه آنانکه از طبیعت بهره‌ای

نبرده‌اند. طبیعت برای او بهانه‌ایست برای به زیر کشیدن پادشاهان و شاهزادگان و حذف آنان از قلمرو ادبیات که تا قبل از وی در ادبیات یکه‌تاز بودند.

از سوی دیگر، منوچهری شاعر دم است و به طبیعت، نگاهی مادی دارد و این، به این علت است که وی زندگی درباری داشته است. رنگ اشرافی در شعرش مشهود است و از این رو، تشبیهات شعری او از نوع حسی است، یعنی تشبیهی که اجزای آن، در ورای ذات شاعر، و در دنیای ماده وجود دارد، به لحاظ اینکه وی بیش از دیگر معاصرانش، تمایل به طبیعت و اشیای مادی، به عنوان موضوع اصلی شعر خویش دارد. گزیدن مفهوم طبیعت به عنوان دامنه‌ی پژوهش، به این علت است که طبیعت در ادب و هنر تمام ممالک زیبایی‌های را عرضه داشته که ستودنی و در خور تحقیق است و پژوهشگر را بر آن می‌دارد تا دریابد که اهل ادب و هنر چگونه به طبیعت نگریسته‌اند. در حقیقت، این مقاله، بررسی نسبتاً کاملی است میان دو شاعر، به جهت اینکه هر دو شاعر در ادب سرزمین خود به عنوان شاعر طبیعت معروفند. در حقیقت، طبیعت قطبی است که همه‌ی مضامین دیگر در اطراف آن در چرخش است.

پرسش اصلی این مقاله، این است توصیف طبیعت در اشعار وردزورث و منوچهری، چه نقاط مشترک و متفاوتی دارد. روش شناسی این مقاله با تکیه و استناد به روش توصیفی-تحلیلی مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی قرار دارد، که قایل به بررسی‌های موازنه‌ای و مقایسه‌ای است و وجود موارد تاثیر و تاثر را شرط اصلی بررسی تطبیقی در نظر نمی‌گیرد. بنابراین تمرکز در این مقاله بر مقایسه نگاه این دو شاعر به عناصر طبیعت است تا از این منظر به عمق نگاه آنان پی برده و تفاوت و تشابهات آنان را به دست دهیم. برای این منظور اشعار دو شاعر به‌گزین شده و رودروی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

پیشنه‌ی تحقیق:

تاکنون درباره‌ی مقایسه‌ی تطبیقی توصیف طبیعت در ادبیات انگلیسی و فارسی در اشعار ویلیام وردزورث و منوچهری تحقیقی صورت نگرفته است. این بررسی به طور کامل کار

جدیدی است. منوچهری بیشتر با شاعران عرب سنجیده و مقایسه شده است. مثلاً در مقاله "مقایسه اشعار وصفی ابن معزز عباسی و منوچهری دامغانی" جعفر دلشاد و الهام قهرمان‌نژاد اشعار طبیعت منوچهری و ابن معزز را رودروی یکدیگر قرار می‌دهند و آنها را با هم مقایسه می‌کنند.

بحث و بررسی

اساس این مقاله و اهمیت آن، بحث و بررسی طبیعت در اشعار دو شاعر انگلیسی و فارسی، یعنی ویلیام وردزورث و منوچهری دامغانی و مقایسه‌ی نگاه این دو شاعر به طبیعت است، چون هر یک نماینده شعر طبیعت در ادب سرزمین خود به حساب می‌آیند. ویلیام وردزورث، در ورای عناصر و تصاویر طبیعت، مفاهیم و معانی وجدانی، اخلاقی، عرفانی، انفسی و معنوی را دنبال می‌کند. این به خاطر ارتباط تنگاتنگ وی با زیستن در طبیعت است. او در کمبرلند به دنیا آمد، دهکده‌ای در شمال غربی لیک دیستریکت و یا ناحیه‌ی دریاچه، نزدیک مرز اسکاتلند، که پانزده دریاچه دارد و پر است از آبگیرها و تپه‌های بلند. وردزورث تمام سال‌های زندگی‌اش را در این مکان بسیار رؤیایی و زیبا طی کرد (بارکر، ۲۰۰۰: ۲). وردزورث با انتشار سروده‌ی "افسانه‌های غنایی" (Lyrical Ballads)، یکی از آغازگران دوران رمانتیک شد و یکی از پربرترین سرایندگان رمانتیک انگلستان است و سبک رمانتیک، به دست او و دوست سراینده‌اش، "کالریج" (Coleridge)، به اوج شکوفایی و کمال رسید. وی کتاب "افسانه‌های غنایی" را به همراه کالریج در سال ۱۷۹۸ منتشر کرد که آن را اعلامیه‌ی جنبش رمانتیک به شمار می‌آورند (میسون، ۲۰۱۰: ۸).

وردزورث در دوران کودکی و جوانی با زادگاه خود، دریاچه‌ها، کوه‌ها و تپه‌های آن، خو گرفت و متقاعد شد که طبیعت، مونس و یار بزرگ آدمی و مربی ذوق و احساسات بشری است؛ به طوری که می‌توان حضور شکوهمندانه‌ی خدا را در آن دید. ویلیام، بیشتر دوران زندگی خود را در کنار مردم روستا گذراند و سادگی سروده‌های او نیز به همین زندگی ساده و آرام باز

می‌گردد. وی زیستن را در دامن طبیعت آغاز نمود، و از دامن پرمهر طبیعت ارتزاق نمود. این تاثیر طبیعت در تمام جنبه‌های زندگی شعری‌اش آشکار است (Abrams, 1974: 112). وردزورث، طبیعت را به ساده‌ترین شکل و عمیق‌ترین معنی ستایش می‌کند. او در گسترده‌ترین شکل حیات و زندگی موجودات، طبیعت را می‌بیند، و همین نوعی شناخت عمیق به او می‌دهد و بینش ساده‌ی او را عمق می‌بخشد. طبیعت و دارایی‌های آن برای وردزورث همواره ارزشمند ستودنی است وی نه طبیعت را، بلکه در ورای آن خداوند را می‌بیند و از عمق جان او را می‌پرستد. طبیعت به او مهربانی، صفا، سادگی، و سخاوتمندی را می‌آموزد؛ آنگونه که آزاد زاده می‌شود؛ آزاد و بی هیچ قیدوبندی زندگی می‌کند، و جز در این راه و مقام، مردن بر نمی‌گزیند، و ساده و بی‌آلایش‌ترین شکل ممکن زندگی را اختیار می‌کند و به مدد مهر طبیعت و تلاش خستگی‌ناپذیر و تحمل طولانی خویش زیباترین اشعار را می‌آفریند. اگر تاثیر شعر وردزورث این چنین عمیق است دلیل آن است که شعر او شعر فلسفه و تفکر است (جیل، ۲۰۰۶: ۱۴۳).

والایی شعر وردزورث، به قول مثیو آرنولد به علت «توان والای او در حس کردن مسرتی است که طبیعت ارزانی می‌دارد؛ به سبب مسرتی است که عاطفه‌های ساده و آغازین انسانی یعنی عشق به عزیزترین انسانها و چیزها ارزانی می‌دارند» (ابجدیان، ۱۳۸۳: ۱۷۵). مثلاً در شعر قصیده جاودانگی (Ode: Intimations of Immortality) وردزورث در همان اوج تخیل که از چهره‌ی طبیعت تصویرهای شاعرانه و بدیع ارائه می‌دهد به علت تربیت خاص فکری که دارد کم و بیش خیال را به نوعی استدلال یا پرسش حکیمانه می‌آمیزد:

از شادی از جای می‌جهد دلم آنگاه که می‌بینم

رنگین کمانی را در آسمان:

به همین گونه بود آنگاه که زندگی من آغاز شد؛

به همین گونه است اکنون که مردی شده‌ام؛

امید است به همین گونه باشد آن موقع که پیر شوم،

و یا بمیرم!

کودک پدر مرد است

و آرزو دارم روزگاران عمرم

با دینداری طبیعت به هم پیوند خورند (ابجدیان، ۱۳۸۳: ۲۲۷).

در این شعر، شادی وردزورث در نگاه اول، حسی و مادی به نظر می‌رسد، اما چنین نیست، بلکه در واقع، به نوعی، رنگین کمان در این شعر نماد پیمان خداوند با انسان است. وردزورث در این شعر، به ظهور و تجلی خداوند در طبیعت و انسان اشاره می‌کند. زیبایی طبیعت، که رنگین کمان، سمبل و نماد آن است، سرچشمه و خاستگاه الهام اوست. از این رو، وردزورث در شعر قصیده روزگار کودکی، جوانی و پیری را، با جاودانگی عشق و علاقه طبیعت ارتباط می‌دهد و به امید الهام طبیعت است. کودکی، چون بیشتر از دیگر دوران زندگی انسان با خدا و طبیعت انس دارد، پختگی انسان است (کودک پدر مرد است). اما رفته رفته تماس کودک با طبیعت و خدا قطع می‌شود، کودک وارد تجربه می‌شود. در ادامه شاعر می‌گوید که روزگاری بود که مرغزار و بیشه و جویبارها در نظرم تن پوشی از نور آسمانی به تن داشتند، اما اکنون یعنی دوران میانسالی، دیگر آنها آنطور که در گذشته بودند، نیستند. درد شاعر این است که توان درک زیبایی طبیعت را از دست داده است و دیگر آنچنان که باید و شاید درک طبیعت زیبا نیست:

رنگین کمان می آید و می‌رود،

و گل سرخ، زیبا و دوست داشتنی است،

ماه با شادمانی

به گرداگرد خود می‌نگرد آنگاه که آسمان بی ابر است،

رودها در شبی پرستاره

زیبا و لطیف اند؛

آفتاب، زایشی شکوهمند است؛

اما با این وجود می‌دانم، هرکجا می‌روم،

شکوهی از کره خاکی رخت بریسته است (همان: ۲۳۰).

شاعر چه چیزی را از دست داده است؟ آیا طبیعت زیبایی خود را از کف داده است و دیگر زیبا نیست؟ در جواب باید گفت نه. پس چه شکوهی از طبیعت رخت بر بسته است؟ آن شکوه چیست؟ آن شکوه عظمت روح انسانی اوست. شاعر می‌داند در اثر تجربه‌های انسانی و غوطه‌ور شدن در جهان مادی و مادیات، شکوه و عظمتی که با تولدش با خود به این دنیا آورد رفته رفته از دست رفته است. شاعر در این شعر به سوگ از دست رفتن عظمت و روح انسانی خویش نشسته و آرزو می‌کند کاش این شکوه و عظمت روح همچنان در او وجود می‌داشت و از دست نمی‌رفت. همچنان که شاعر در سوگ از دست رفتن و شکوه خود است ناگهان طبیعت زیبا به او الهام می‌دهد و شاعر بار دیگر نیرومند می‌شود و با شادمانی طبیعت هماهنگ و همراه می‌شود. الهام اخلاقی طبیعت برای شاعر آرامش و دلگرمی به ارمغان می‌آورد. شاعر بر این عقیده است که طبیعت اگر دری را ببندد در دیگری را باز می‌کند. رنگ فلسفی و متافیزیکی این شعر کاملاً مشخص و آشکار است. یعنی برای شاعر، طبیعت مظهر خداست و شاعر از غور در طبیعت به نشانه‌های هستی و خودشناسی پی می‌برد. شاعر به توصیف صرف طبیعت نمی‌پردازد بلکه در ورای تصاویر و عناصر طبیعت دنبال معرفت و شناخت است. شعر قصیده‌ی جاودانگی منبع الهام شاعر است. شاعر که از طبیعت الهام گرفته و نیرومند شده از ذره ذره عناصر طبیعت احساس شعف می‌کند و شور و شوقی عجیب پیدا می‌کند:

بنابراین بخوانید، ای پرندگان بخوانید، نغمه‌ای شاد بخوانید!

و بگذارید بره‌ها جست و خیز کنند

با صدای طبل!

در خیال خود، به جمع شما می‌پیوندم،

ای کسانی که نی می‌زنید و ای کسانی که بازی می‌کنید،

ای کسانی که امروز در دل خود

شادی ماه اردیبهشت را حس می‌کنید!

چه باک اگر آن نوری که روزگاری درخشان بود
برای همیشه از جلوی دیدگانم دور شود،
اگرچه هیچ چیز نمی‌تواند بازگرداند آن روزگار
شکوه در چمن و شکوه در گل را؛
ما غم نمی‌خوریم، بلکه
از آنچه بر جای مانده نیرو می‌گیریم (همان: ۲۴۱)

ذهن و روح شاعر، به مدد تفکر و تأمل در طبیعت زیبا و عناصر آن، رنگ فلسفی به خود می‌گیرد و عشق او به طبیعت ناگسستگی و جاودانه می‌ماند. زیبایی طبیعت، جذاب‌تر و گیراتر می‌شود و به او الهام می‌دهد. شاعر می‌خواهد که زیر فرمان طبیعت و عناصر آن باشد و از چشمه‌ها و مرغزارها و تپه‌ها و بیشه‌ها می‌خواهد با او بمانند و از جدایی سخن نگویند:

و شما ای چشمه‌ها ای مرغزارها، ای تپه‌ها و ای بیشه‌ها،
اندیشه‌ی گسستن عشق‌هایمان را به دل راه ندهید!

هنوز هم توان شما را در ژرفای قلب و احساس‌های درونم حس می‌کنم!
تنها از یک مسرت چشم پوشیده‌ام
تا زیر فرمان همیشگی شما به سر برم.

جویبارهایی را دوست دارم که در بستر خود می‌غرند،
حتی بیش از روزگاری که همانند آنها سبکبال گردش می‌کردم.
درخشش پاک بامدادان
هنوز برایم زیباست؛

ابرهایی که گرداگرد خورشیدی را می‌گیرند که در حال غروب است
و رنگی هوشیار برمی‌گیرند از دیده‌ای
که فناپذیری انسان را تماشا کرده است؛

این روزگار آزمودگی، مسابقه‌ی دیگری است که پاداشی دگر دارد.

سپاس دل‌آدمی را که به ما زندگی می‌بخشد،

سپاس مهربانی‌ها، شادی‌ها و ترس‌های دل آدمی را،

برای من، ناچیزترین گلی که می‌شکند

اندیشه‌هایی چنان ژرف ارزانی می‌دارد که سرشک دیدگان، بیانگر آنها نیست (همان: ۲۴۲).

این بدان معناست که منبع شادی شاعر از طبیعت زیبا و رنگارنگ نابود نمی‌شود و هرگز از بین نمی‌رود. این ابیات وابستگی تام شاعر به طبیعت را نشان می‌دهد. وردزورث در ابیات بالا، دنبال توصیف به خاطر توصیف نیست بلکه به خاطر دنبال مسائل و مفاهیم متافیزیکی و فلسفی است. مهمترین مفهوم فلسفی در این قصیده این است که به ناچیزترین و مفلوک‌ترین چیزها در طبیعت اهمیت می‌دهد، و از این روست که شعر ویلیام وردزورث به هیچ روی شعری اشرافی نیست و در آن شاعر به مردم عادی نظر دارد و در شعرش پادشاهان و ملکه‌ها از تاج و تخت خود به زیر کشیده شده‌اند و این یادآور این بیت ناصر خسرو است که می‌گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۴۳)

وردزورث در شعر "گشت‌وگذار" (The Excursion)، همواره از ایمان خود به طبیعت و نیروی طبیعت در هماهنگ کردن مردم سخن می‌راند. وردزورث در این شعر، طبیعت را واسطه بین روح خدا و انسان می‌داند. در این شعر می‌گوید اگر طبیعت را خوب بشناسی در نتیجه آفریدگار خود را بهتر خواهی شناخت. طبیعت نماد آشکار نیکی خداوند است. همه‌ی انسان‌ها قادرند این تجربه را انجام دهند و با درک طبیعت به خدای بزرگ برسند.

در پرلود وردزورث از عشق طبیعت به انسان حرف می‌زند و این عشق طبیعت به انسان را همانند عشق مادر می‌داند. او در این شعر از ایمان به شادی بخشی طبیعت حرف می‌زند و می‌گوید طبیعت به انسان شادی می‌دهد. وردزورث در ابیاتی که در آغاز بهار سروده شده اند (Lines Written in Early Spring). می‌گوید:

طبیعت به آثار زیبای خود پیوند زده است روان آدمی را که در وجودم روان است
(ابجدیان، ۱۳۸۳: ۱۹۰)

از اینکه روانش با طبیعت پیوند خورده، شاد است و از طبیعت و گشت‌وگذار در طبیعت لذت می‌برد. ایمان دارد که هر گلی از هوایی که نفس می‌کشد، لذت می‌برد. شاد است از اینکه پرندگان در گرداگردش جست و خیز و بازی می‌کنند. طبیعت برای شاعر شادکامی و شادی به ارمغان می‌آورد.

یا در شعر سرزنش و پاسخ (Expostulation and Reply) از طبیعت به عنوان چشمه‌ی الهام و دانش نام می‌برد. او می‌گوید کتاب‌های علم و دانش بشری، تنها برای انسان‌هایی مفید هستند که بدون وجود آن کتاب‌ها سرگردان و ناپیایند و نه برای شاعر. او کتاب‌ها و علم و دانش بشری را به کناری نهاده و به روان طبیعت و به آغوش طبیعت پناه می‌برد. در شعر ورق برگشت (Tables Turned)، می‌گوید:

کتاب‌ها! بی روح و ستیزی بی پایان هستند.

بیا و نغمه‌ی سهره‌ی جنگل را بشنو،

موسیقی او چه دلرباست! سوگند به جانم،

در آن بیشتر خردی نهفته است (همان: ۱۹۴).

شعر و شاعری ویلیام وردزورث نشان می‌دهد که از تاثیر علوم آگاهی داشته و این آگاهی او تحت‌الشعاع روح ساده و طبیعت پرست او قرار گرفته، به طوری که هیچ اثر و نشانی از تاثیر علوم زمان در شعر او نمی‌توان پیدا کرد و تا حدی هم به مبارزه با علوم پرداخته و علوم را مخرب طبیعت زیبا دانسته است.

او به طبیعت پناه می‌برد و می‌گوید:

طبیعت دنیایی از ثروت آماده کرده است

تا ذهن و دل ما را خجسته سازد

خرد خود جوشی که دم و بازدم تندرستی است

حقیقتی که شادمانی از گلو بر می آورد (ابجدیان، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

و در ادامه طبیعت و سرسبزی آن را بهترین آموزگار انسان می‌پندارد و چنین داد سخن می‌دهد:

انگیزی از جنگل سرسبز بهاری

بیشتر به تو می‌آموزد، شناخت انسان

و نیکی و بدی اخلاقی را

تا همه‌ی خردمندان جهان (همان: ۱۹۴ و ۱۹۵).

همانطور که از سطرهای بالا برمی‌آید، وردزورث در ورای تصاویر و عناصر طبیعت، مفاهیمی همچون "شناخت انسان"، و "نیکی و بدی اخلاقی" را دنبال می‌کند.

دانشی که طبیعت با خود می‌آورد دلرباست

خرد واکاوی کننده‌ی ما،

قلب زیبای هر چیز را بد شکل می‌کند

به هلاکت می‌رسانیم تا کالبد شکافی کنیم (همان: ۱۹۵)

دانش بشری تخریب کننده است و قالب و صورت طبیعی و زیبای هر چیزی را به هم

می‌زند و او را از آن شکل طبیعی خود جدا می‌سازد؛ چنان که کالبد طبیعت زیبا را می‌شکافد

و به جای آن کارخانه‌ای می‌سازد و با آلودگی آن، نظم طبیعت را به هم می‌زند. در پایان چنین

نتیجه‌گیری می‌کند:

از علم و هنر کمتر سخن گوی

آن کتاب‌ها را ببند

بیا و دلی با خود بیاور

که تماشا کند و الهام گیرد (همان)

در شعر تیترون، وردزورث با طبیعت دلبستگی تام دارد؛ با طبیعت به درک داشتن طبیعت

می‌رسد. این وابستگی با طبیعت خاستگاه بهترین اشعار وردزورث است. او طبیعت را با تمام

وجود دوست دارد و طبیعت نیز برای او زیبایی را به ارمغان می‌آورد. ویلیام در میان طبیعت

سیر می‌کند و طبیعت همانند پرستار، راهنما، و آموزگار اوست و پای هیچ کس دیگر در میان نیست. وردزورث می‌گوید:

اما چه بسا که در اتاق‌های تنها و در میان هیاهوی
شهرهای کوچک و بزرگ، به این نگاه‌های زیبای طبیعت
شور و احساس دلربای خود را وامدار بوده‌ام، در اوقات خستگی و فرسودگی
احساسی را که در خونم و در دلم حس می‌کردم
احساسی که به ذهن پاک و تخیل ناب من می‌رسید
و آرامش به بار می‌آورد (ابجدیان، ۱۳۸۳: ۱۹۸ و ۱۹۹)

شاعر درد زیستن در ساختمانها و اتاق‌های کوچک آنها و درد هیاهوی شهرها را با شور و احساس دلربای طبیعت درمان کرده است. پس برای او، طبیعت درمان‌گر است. درمان دوری از انسانیت و دوری از دامن پر مهر طبیعت که این بُعد زندگی مدرن و هیاهو و خستگی و فرسودگی را به همراه داشته است و چه بسیار پزشکانی که به بیماران خود توصیه می‌کنند برای درمان، به دامن طبیعت زیبا بروند تا از خستگی و فرسودگی زندگی مدرن رهایی یابند.

بعد از توصیف طبیعت در شعر ویلیام وردزورث، به منوچهری می‌رسیم. منوچهری شاعری لطیف و صاحب ذوق سرشار است، که این خصوصیت از دل‌بستگی او به طبیعت سرچشمه می‌گیرد. "دیوان شعر" منوچهری تنها اثر باقیمانده از اوست. از نظر صور خیال و تصویرهای طبیعی منوچهری بهترین شاعر است. از این رو در شعر فارسی، منوچهری بهترین نماینده‌ی طبیعت و تصاویر طبیعت است. وی در حوزه‌ی تصویرهای حسی و مادی طبیعت، بزرگترین شاعر در طول تاریخ ادب فارسی به شمار می‌آید. در شعرش دید مادی و توجه به عناصر حسی در همه‌ی تصاویر امری است که توجه را به خود جلب می‌کند مثلاً در قطعه‌ی زیر که در وصف بهار سروده شده است می‌گوید:

تا به سحرش دیده هر گلبنی ناظر شود
وین گل پژمرده چون ساهر شود زاهر شود

باد نوروژی همی در بوستان سامر شود
گل که شب ساهر شود پژمرده گردد بامداد

ابر هَزْمَان پیش روی آسْمَان بندد نقاب آسْمَان بر زعم او در بستان ظاهر شود

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۳۱)

منوچهری در این قطعه ارتباط و پیوندی را بین عناصر طبیعی برقرار می‌کند، که خاستگاه آن امری مادی و قابل لمس است. یعنی فقط به توصیف اشیا و تصاویر طبیعت می‌پردازد بدون آنکه در ورای این عناصر دنبال چیزی باشد. این سبک و شیوه در ادبیات توصیف به خاطر توصیف نامیده می‌شود و از این حیث منوچهری در ادبیات ایران بی‌نظیر است. یعنی تصاویر شعری او اغلب، نتیجه‌ی تجربه‌های حسی خود اوست و از این دیدگاه و منظر طبیعت و عناصر طبیعی در شعر او زنده‌ترین و پویاترین توصیف‌ها را داراست زیرا تشریح مادی و حسی وی از عناصر طبیعت با کنجکاوای عجیبی که در گوشه گوشه هریک از اشیا دارد، آنقدر ماهرانه و هنرمندانه است که گویی آینه‌ای فراروی اشیا نگه داشته و عین آنچه را در طبیعت وجود داشته است در آینه شعر خود به تصویر کشیده است. به گفته دکتر شفیع کدکنی «منوچهری را باید تصویرسازترین شاعر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۵۰۱) به شمار آوریم. به بیان دیگر منوچهری از تصویر و تصرفات خیالی، هیچ نیتی جز نفس این عمل نداشته است.

در قطعه‌ی دیگری می‌گوید:

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بی‌خار

آن گل که مر او را بتوان خورد به خوشی وز خوردن آن روی شود چون گل بر بار

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۴۳)

بررسی این قطعه به خوبی این نکته را روشن می‌سازد که منوچهری از تصویر هیچ قصدی جز نفس توصیف تصویر را ندارد. یعنی می‌داند که فصل، فصل بهار است و از آن سرمست و سرخوش است. آنچه را می‌بیند به تصویر می‌کشد، انگار همانند دوربین عکاسی است که به ضبط وقایع می‌پردازد و در عکسبرداری و فیلمبرداری از طبیعت، هیچ تصرفی نمی‌نماید:

وان قطره‌ی باران که چکد از بر لاله گردد طرف لاله از آن باران بنگار

وان قطره‌ی باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

وان قطره‌ی باران که برافتد به سر خود چون قطره سیمابست افتاده به زنگار
وان قطره‌ی باران که بر افتد به گل زرد گویی که چکیده است مل زرد به دینار

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۴۳)

در هر یک از ابیات بالا، قطره باران، قطره باران است بدون اینکه منوچهری هیچ تصرفی در این عنصر طبیعت بکند اما با استفاده از تشبیه، این عنصر طبیعت را به اشک عروس، به قطره سیماب، و به مل زرد همانند کرده است؛ به بیان دیگر از نقطه نظر اشک عروس، قطره سیماب، و مل زرد به قطره باران نگریسته است و صرفاً به توصیف بخاطر توصیف و از زوایای مختلف به آن پرداخته است. این خود بیانگر این مطلب است که طبیعت (در اینجا قطره باران) یک چیز است اما زاویه دید افراد ممکن است نسبت به آن مختلف باشد و این همان گفته شاعر رماتیک انگلستان یعنی ساموئل تیلر کلریج را به ذهن متبادر می‌سازد که می‌گوید: "طبیعت ثابت است و هرگز دچار دگرگونی و تغییر نمی‌شود بلکه نگاه شاعران درباره‌ی طبیعت است که متفاوت است و پیرو احساسات و طبایع آنان است" (Drew, 1971: 245). این نکته بخوبی در ابیات بالا نمایان است مثلاً منوچهری به قطره باران از دیدگاه‌های مختلفی نگاه کرده و باز هم می‌توان از نگاه‌های مختلفی به آن نگریست. تصویرهای طبیعت در ابیات بالا زیباترین وصف‌ها را در شعر منوچهری دارا می‌باشد. با استفاده از تشبیه، شاعر کوشیده است برای یک مشبه، مشبه‌به‌های مختلفی ایجاد کند؛ یعنی به مدد خیال خود، برای قطره باران اشک عروس، قطره سیماب، و مل زرد را آفریده است. یا در جای دیگر همان قطره باران را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند:

وان قطره باران ز بر سوسن کوهی گویی که ثریاست بر این گنبد دوار

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۴۴)

دوباره در بیت بالا قطره باران این عنصر طبیعت همان قطره باران است اما نگاه شاعر نسبت به آن فرق کرده است؛ یعنی دیدگاه و بینش خود نسبت به همان قطره باران را تغییر داده است. اگر با دقت به تصاویری که از قطره باران ارائه شده، بنگریم، می‌توانیم خصوصیات شعری منوچهری را بررسی کنیم و قادر خواهیم بود، ببینیم که او چگونه تصویری از مفهوم شعر در

ذهن دارد. یعنی منوچهری هیچ نیتی جز ایجاد صرف تصویر به خاطر تصویر ندارد؛ یعنی شیوه‌ی شاعری او چنین است که تصویر را به خاطر تصویر خلق می‌کند، بدون اینکه در ورای عناصر طبیعت جنبه‌ی معنوی، اخلاقی را در شعر معتقد باشد. یعنی توصیف او مادی و محسوس است و هیچگونه جنبه‌ی انتزاعی ندارد. مثلاً در این بیت:

آن دایره‌ها بنگر اندر شمر آب هر گره که در آن آب چکد قطره‌ی امطار
چون مرکز پرگار شود قطره‌ی باران وان دایره‌ی آب بسان خط پرگار

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۴۴)

شاعر همانند نقاشی است که در کنار جوی آب نشسته است و ریزش باران در درون آب را بر روی صفحه‌ی بوم نقاشی می‌کند، بدون اینکه در ورای این تصاویر به دنبال هدفی اخلاقی و مفهومی وجدانی باشد، به عبارت دیگر شاعر برای دل خود این ابیات را آفریده است و به دنبال انتقال اخلاقیات و معنویات به خواننده خود نیست. وی مترجم طبیعت است. این مترجم طبیعت به طبیعت وفادار است و سعی می‌کند، دقیق و موشکافانه طبیعت را ترجمه کند و به طبیعت وفادار بماند، بدون اینکه در آن تصرف نماید، مثلاً ابیات زیر را در نظر بگیرید:

همی ریزد میان باغ، لؤلؤها به زبیرها همی سوزد میان راغ، عنبرها به مجمرها
ز قرقویی به صحراها، فرو افکنده بالش‌ها ز بوقلمون به وادی‌ها، فرو گسترده بسترها
زده یاقوت رمانی به صحراها به خرمن‌ها فشانده مشک خرخیزی، به بستان‌ها به زبیرها

(همان: ۳)

در ابیات بالا، منوچهری مترجم وفادار طبیعت بوده و تماماً سعی کرده آنچه را در اطراف و اکناف طبیعت زیبا و دلنشین دیده به منصفه ظهور بنشانند و آینه‌ی تمام نمای طبیعت باشد. هنرنمایی منوچهری در ایجاد و خلق تصاویر طبیعت آنقدر هنرمندانه و ماهرانه است که تصاویر طبیعت بیشترین نمایش را در شعر او به خود اختصاص داده‌اند:

گوهر حمرا کند از لولو بیضای خویش گوهر حمرا کسی از لولوی بیضا کند؟

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۲۵)

تصاویر "ابر" "چمن" "باغ" "گلبن" "فطرات باران" "گل" بیشترین نمایش را در شعر او دارا هستند. این خود بیانگر این نکته است که منوچهری عاشق طبیعت است. این عاشق طبیعت که سرمست از طبیعت است و طبیعت او را سرخوش و محظوظ می‌کند چنین داد سخن می‌دهد:

نالهی بلبل سحرگاه و باد مشک بوی مردم سرمست را کالیوه و شیدا کند

(همان)

طبیعت با عناصر زیبایش چنان شاعر را سرمست و شیدا می‌کند که شاعر به دامن طبیعت سر نهاده و مدهوش و مسحور طبیعت می‌گردد. هنگامی که از طبیعت زیبا و دلنشین سخن می‌راند، از تجربه‌های حسی و شخصی خودش مایه می‌گیرد و از چهره‌ی طبیعت تصویرهایی شاعرانه و بدیع ارائه می‌دهد. در این تصویرپردازی از مناظر طبیعت منوچهری ما را در حظ بردن از طبیعت با خود همراه می‌سازد. مثلاً در بیت زیر:

بامدادان بر هوا قوس قزح بر مثال دامن شاهنشهی
پنج دیبای ملون بر تنش باز جسته دامن هر دیبهی

(همان: ۱۴۹)

همگان از دیدن رنگین کمان لذت می‌برند و احساس شعف و شادی به آنان دست می‌دهد و خواندن این دو بیت منوچهری چنین حس زیبا و دلنشینی را در خواننده بر می‌انگیزد. اما نکته جالب توجه در این است که ایجاد چنین انگیزشی در خواننده کار هر کسی نیست. همه‌ی ما رنگین کمان را دیده‌ایم و از دیدن آن مشعوف شده ایم، اما کمتر شاعری قادر بوده است چنین زیبا از چهره‌ی این عنصر زیبای طبیعت تصویری شاعرانه و بدیع ارائه کند و این خود نشانه‌ی تبحر و استادی منوچهری است و یا در بیت زیر:

سر از البرز بر زد قرص خورشید چو خون آلود دزدی سر ز مکمن

به کردار چراغ نیم مرده که هر ساعت فزون‌گردشش روغن

(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۹: ۸۶)

در این ابیات نیز منوچهری از چهره‌ی عنصری دیگر از طبیعت تصویری شاعرانه و بدیع ارائه کرده است که به نوبه‌ی خود بی‌نظیر است و در دیگر شاعران فارسی به ندرت دیده می‌شود. این نشان می‌دهد که شاعر با طبیعت انس تام دارد و وصف طبیعت تنها هم و غم شاعر است. بیت زیر این نکته را بهتر روشن می‌سازد:

گل شکفت و لاله بنمود از نقاب سرخ روی آن ز عنبر برد بوی وین ز گوهر برد رنگ

(همان: ۶۴)

از ویژگی‌های شعر او حلول شاعر در اشیا و عناصر طبیعت است. در شعر او همدلی با طبیعت دیده می‌شود. منوچهری در مورد اشیا و عناصر طبیعت نگرشی فلسفی ندارد خیال شاعرانه‌ی در شعر او در حوزه‌ی عناصر طبیعت سیر می‌کند و روح او از طبیعت متأثر گشته است. بر روی هم رفته منوچهری به طبیعت و عناصر طبیعی دلبستگی تام دارد و در تصاویر شعری اش رنگ طبیعت آشکار است. در شعرش گاهی خود را مخاطب قرار می‌دهد و با خود به نجوا می‌پردازد و از خود می‌خواهد که به آغوش فصل بهار و طبیعت زیبا برود:

نوروز در آمد ای منوچهری با لاله لعل و با گل حمرا

مرغان زبان گرفته را یکسر بگشاده زبان‌رومی و عبری

(همان: ۱۱۷)

و در ابیات دیگری در وصف بهار از آمدن بهار سرمست و شیدا می‌شود و سر از پا نمی‌شناسد و چنان زیبا به تصویرپردازی می‌پردازد که اگر اشعارش را در فصل پاییز مطالعه کنیم دیگر پاییز را پاییز نمی‌دانیم و آن را بهار می‌انگاریم و بهاری می‌شویم:

نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود میخ آن خیمه ستاک سمن و نسترن

(همان: ۱)

چنانکه می‌بینیم منوچهری نماینده‌ی تمام عیار طبیعت است. در وصف بهار و گل‌های زیبا با کلک قشنگ خود به توصیف طبیعت زیبا می‌پردازد و از طبیعت جان می‌گیرد. تصویر در شعر او به صورت کلی ظاهر می‌شود و از جزئیات که خواننده را خسته کند، پرهیز می‌کند. او سعی می‌کند تصویر را تا آنجا که می‌تواند خلاصه کند. اساس شعر منوچهری در تشبیه و تشخص استوار است. یک عنصر طبیعت را در نظر می‌گیرد و برای آن عناصری دیگر در خیال خود تصور می‌کند. زیرا تشبیه تصویری نزدیکتر به طبیعت ارائه می‌کند. منوچهری با استفاده از تشبیه می‌کوشد تصویر را وسیله‌ای قرار دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت، چنانکه در متن واقعه جریان دارد.

یکی از جنبه‌های شعر منوچهری جنبه‌ی اشرافی بودن شعر اوست. از آنجا که وی در دربار مسعود غزنوی، از شاعران مورد تکریم و محبوب بوده است، بنابراین، از زندگی آرام و مملو از رفاه و شادی حظّ برده است. از این رو، این فضای پر عیش و نوش در اشعار و به ویژه تصاویر شعریش تاثیر گذاشته است و باعث به وجود آوردن شعر اشرافی شده است. مثلا در ابیات زیر از دیوان منوچهری:

سوسن آزاد و شاخ نرگس بیمار جفت	سوسن آزاد و شاخ نرگس بوی و شاخ سوسن آزاد یار
اینچنان زرین نمکدان بر بلورین مانده	و آن چنان چون بر غلاف زر سیمین گوشوار
زرد گل بینی، نهاده روی را بر نسترن	نسترن بینی گرفته زرد گل را در کنار
این چو زرین چشم بر وی بسته سیمین چشم بند	و آن چو سیمین گوش اندر گوش زرین گوشوار

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۳۰۰)

تصویرهای "زرین نمکدان" "بلورین مانده" "سیمین گوش" "سیمین چشم بند" و "زرین گوشوار" همه صبغهی اشرافی داشته و در زندگی اشرافی آن روزگار یافت می‌شده است. این ویژگی، نگرش اشرافی و انتخاب و گزینش عناصر زندگی اشرافی در صور خیال شاعر، چیزی است که در سراسر شعر منوچهری حاکم بوده و در شعرش تمام هم و غم شاعر،

این است که برای هر "عنصری از عناصر طبیعت، برابری از زندگی اشرافی جستجو کند و در آنجا همه چیز سیمین است و زرین است و مروارید گون و شاهوار" (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۳۰۰). جنبه‌ی دیگر شعر منوچهری شاعر دم بودن اوست. تمام تفکر او این است که شرابی و می و میخانه‌ای بیابد و با کمک پری رویی، مجلس طربی بپا کند؛ لحظه را دریابد، چون ممکن است دیگر چینی مجالی دست نیاید و به مقصود نرسد این مسأله در ابیات زیر کاملاً هویدا است که خطاب به یار خود می‌گوید:

خیز بت رویا! تا مجلس زی سبزه بریم که جهان تازه شد و ما ز جهان تازه‌تریم
بر بنفشه بشینیم و پریشیم خطت تا به دو دست و به دو پای بنفشه سپری

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۷۳)

نتیجه

به طور کلی، نتیجه‌ی که می‌توان از تحقیق پیش رو گرفت، این است که نگاه وردزورث به طبیعت، نگاهی انفسی است. وی که طلایه‌دار رومان‌تیسیم است به مفاهیم انفسی تمایل یافت. او به سوی طبیعت و به دامن پرمهر طبیعت روی آورد و طبیعت را همانند آموزگاری دید که بی‌نظیر است و اسرار درون خویش را، با آن مادر مهربان در میان گذاشت. وردزورث، خود را به ابری تشبیه می‌کرد که در اطراف و اکناف طبیعت درگشت‌وگذار است. او برای طبیعت، احترام خاصی قایل بود، همانند احترامی که برای مادر خود قایل بود. دشمنی با طبیعت را به شدت سرزنش می‌کرد و به عقوبت بد آن هشدار می‌داد و به دوستی با طبیعت توصیه می‌کرد.

اما آنچه مسلم است این است که غلبه دید انفسی در شعر وردزورث و غلبه دید آفاقی در شعر منوچهری محرض و آشکار است. منوچهری گرایش آفاقی برگرفته از زندگانی در کنار اشراف‌زادگان را دارد. وی طبیعت را از زاویه‌ی دید اشراف‌زادگان می‌بیند و رنگ اشرافی به اشعار خویش می‌بخشد. علاوه بر محیط ایران، که در ابعاد وسیعی در توصیفات وی نقش داشته، به علت اینکه مخاطبان وی، امیران بوده‌اند، از این رو، در اشعار عناصر اشرافی و نگاه مادی غالب است. اشعار وی، اشعاری پر نشاط و شاد است و دارای روحیه‌ی تساهل و خوشباشی

است. منوچهری موضوعات زیادی را وصف کرده است. باغ‌ها، گل‌ها، پرندگان، و شراب. خیال او در اشعارش زنده و پویاست و شاعر در سراسر زندگی مرفه و پر آسایش متأثر از این محیط، مجالس علم و ادب، خوشگذرانی‌ها و باده‌نوشی‌ها بوده است. سبک او در توصیفاتش، نگاه دقیق و مادی و آینه‌وار او به طبیعت، در میان شاعران فارسی دوره خود، به نوعی ابتکار و نوآوری به شمار می‌آید.

منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ابجدیان، امرالله، تاریخ ادبیات انگلیس، جلد هشتم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۸۳.
- ۳- دلشاد، جعفر و الهام قهرمان‌نژاد، "مقایسه اشعار وصفی ابن عباسی و منوچهری دامغانی"، دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۲، ص ۶۸-۴۹، ۱۳۸۹.
- ۴- منوچهری دامغانی، دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: چاپ گلشن، ۱۳۷۹.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، چاپ ششم، تهران: چاپ پژمان، ۱۳۷۵.
- ۶- ناصر خسرو، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، و مهدی محقق، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- 7- Abrams, M. H. et al. **The Norton Anthology of English Literature**. Third edition. Vol 2. New York: W.W. Norton Publication. 1974.
- 8- Barker, Juliet, **Wordsworth A Life**. Perfectbound. Australia. 2001.
- 9- Drew Elizabeth. **Poetry**. London: Penguin Books. 1971.
- 10- Gill, Stephen. **The Cambridge companion to Wordsworth**. Cambridge University Press, New York. 2006.
- 11- Mason. Emma. **The Cambridge Introduction to William Wordsworth**. Cambridge University Press, New York. 2010.